

مقدمه‌یی بر سعدی جامعه‌شناس

دکتر کاظم ودیعی

وزیر اسبق کار و امور اجتماعی

□ سیمای سعدی

تصویری که از سعدی در سال‌های ۲۰ تا ۴۰ بعضاً بدست می‌دادند تصویری بود از مردی سازشکار بی‌هیچ عقیده‌ی ثابت و راسخی که هر چیز و ضد همان چیز را توجیه می‌کرد. آن سال‌ها، سال‌های یکسونگری روشن‌فکران چپ زده بود که از بنیاد گرایی آبا و اجدادی (فئودال روحانی) یعنی «آن» دست کشیده بودند، زیرا به حیل‌های [کذا] حلیه‌ی؟] دانشگاه دیده‌ها آراسته شده و به انجماد ماتریالیسم تاریخی رسیده بودند. و راه حل هر چیز را در چپ‌گرایی افراطی و یقین‌های مارکسیستی می‌دیدند.^۱

در مقابل، قدما و ادبای طراز اول تصویری از سعدی در کتب درسی و رسالات و در سخنرانی‌های دانشگاهی به ما می‌دادند که در یک جمله‌ی مرحوم محمدعلی نلاصه می‌شد که «سعدی نه تنها یکی از ارجمندترین ایرانیان بلکه یکی از بزرگترین سخن‌سرایان جهان است»^۲ و البته بدنبال این تحسین القاب بسیار بر سعدی می‌نشانند که «افصح المتکلمین»، «مفخر السالکین» و «مصلح الاسلام» حداقل آن‌هاست.^۳

برای اثبات آن القاب مثال‌ها می‌آورند که «در خدمت جمعی از مخادیم عظام... و مشایخ امام... و، گوینده‌ی خوش‌الحن گویندگی می‌کرد و... چنانکه خاص و عام... هر یک در گوشه‌ای بی‌هوش گشته...» چرا که در اثنای سماع قوال از غزل‌های زبده العاشقین... یعنی «سعدی» بیتی چند خوانده است. و از جمله این بیت را «نظر خدای بینان ز سر هوا نباشد... (طیبات). پس...^۴

سیمای دیگری هم از سعدی از ورای رساله‌های منتسب به او است^۵ که در آن رساله‌ها سعدی «مجلس» به مجلس سخن می‌گوید به مریدان یا پاسخ می‌دهد به سوالات اصحاب دیوان از جمله به سعدالدین در باب عقل و عشق.

اما در سبکی نه به سبک شناخته شده‌ی سعدی بلکه در تقلیدی از آن که تصنع و تعقد از آن می‌بارد. و بالاخره گاهی در رساله‌یی به نام نصیحة الملوک به سبکی نزدیک به سبک سعدی بر می‌خوریم که مجموعه‌یی است از پند و اندرز به اصحاب قدرت سیاسی، در جملاتی فشرده یا در داستانی کوتاه بقصد عبرت و توجه دادن.^۶

سرانجام تصویر و سیمایی داریم از سعدی در برخورد فروتنانه و پرصلابت او با بزرگان و ملوک و صاحب دیوانان که «هر جا رود قدر بیند...» از جمله در ملاقات با آياقا پادشاه آذربایجان و خواجه علاء‌الدین و شمس‌الدین صاحب دیوان که در آن تقریرات، سعدی باز نصیحت گو است.^۷

این تصاویر که از سعدی داریم در اذهان نشست‌اند و بسادگی پذیرفته می‌شوند. ولی طوری‌اند که دست ما به خود سعدی نمی‌رسد که چنان منیع و متعالی‌اند که گویی وجودی جدا از جهان ملموس روزمره‌ی ماست در حالیکه سعدی جز از عادیات نمی‌گوید. گاهی از سعدی سیمایی به دست می‌دهند که مصون از هرگونه نقد است که گویی ممکن به شناختن نیست. در حالی که سعدی به هر وسیله‌ی بیانی متوسل می‌شود تا قرین من و ما و شما شود و نامفهوم نماند.

اگر هاله‌یی مملو از قصه‌های عامیانه و افسانه‌ها پیرامون زندگی سعدی نشسته است،^۸ ریشه‌ی آن را بایست در سنت‌های ادب و هنر شرق پیدا کرد که در آن هنرمند غایب و اثر هنری وی سرزبان‌ها و سایه‌افکن اذهان است. اما حکایات گلستان هم به این افسانه‌سازی‌ها میدان داده است.^۹

و نیز سیمای سعدی دینداری متصوّف و متسنّن! است که به سنی‌گری می‌نازد و نه به صوفی‌گری و جابه‌جا اوج اخلاق دین و تصوف را تعزیز می‌کند. یعنی که او قطب است و صاحب خانقاه اما در لباس و ظاهر درویش مردم فریب نمی‌زند^{۱۰} و پیوسته رو به تعالی روح دین که جوهرش باید به دیوان و دیوانیان تزریق شود، دارد. در حقیقت خرّقه‌ی مشاورت و نظارت می‌پوشد. در این حال ممکن است فرض کرد که سعدی سیمایی سیاسی دارد. خواهیم دید او سیاسی نیست ولی سیاستی دارد در قبال سیاسیون.^{۱۱} علت آنکه سیمای سعدی مشخص نیست، هم عمدی است به سنت و هم عدم تجسس است در احوال بزرگان. زیرا حریم خانواده حرم رئیس خانواده بوده است، پس محقق مجاز به دخول در آن نیست. به علاوه مردان اجتماعی، عمدی داشتند در تعلق دادن وجود اجتماعی خود به جامعه و تعصبی داشتند در پوشیده داشتن حریم خصوصی و حرم شخصی که ریشه‌ی آن در ادب و حجب و مستوری است که فضیلت شناخته می‌شده است. بزرگان ادب از عشق به زن و فرزند هرگز حرف نمی‌زنند^{۱۲} اما از عشق به دیگری همیشه. نتیجه، آن‌که به دلیل پخش وسیع آثار سعدی در مدارس و مکاتب و حوزه‌ها و خانقاه‌ها و مصرف دیوانی آن، سیمای سعدی مستخرج از آثار اوست. ولی این سیمای با تصاویری که از او کشیده‌اند و مجسمه‌هایی که از او ساخته‌اند، رفته رفته در تطبیق افتاده است. (تصاویر سعدی بر پشت سیگار سعدی بسال ۱۳۱۰ به بعد و مجسمه‌ها که براساس آن نقاشی‌ها ساخته شد.)

سعدی کیست؟

شخصیت سعدی در اجتماعی بودن اوست. شعر و نثر برای او هدف نیستند، وسیله‌اند. وسیله‌ی انتقال فکر انسانی به انسان دیگر.

غیر از نثر و شعر، سعدی وعظ و مجلس و خانقاه و مصاحبت را با دیوانیان و حشر و نشر را با دربار وسیله‌ی انتقال نیات خود قرار می‌دهد.

او به هیچ ذی وجودی بی‌اعتنا نیست. قهرمان‌های داستان‌های او به استاد بوستان و گلستان از هر سنخ و سن و جنس و پیشه و طبقه‌ی اجتماعی‌اند.^{۱۳}

علاوه بر این سعدی مسافری است در فراق از وطن که سراسر امپراطوری عباسیان و مغولان مسلمان شده یا اسلام گزیده را در می‌نوردد. منزل به منزل، محضر به محضر، مجلس به مجلس، دیوان به دیوان، مسجد به مسجد و معبد به معبد و در طلب درک مسایل اجتماعی، حکومتی و فرق مختلف و ملل و نحل. او از محیط جغرافیایی خود به معنای دقیق حرف نمی‌زند. مردم و مشاغل و حکام و مذاهب را مطالعه می‌کند. از سراسر سرزمین‌های اسلامی، فرات و دجله، بیابان‌های عربستان و در بعضی مناطق کوهستانی، گردنه‌ها را به مناسبت ناامنی یاد می‌کند.

اینجا سعدی بدهکار خویش است زیرا توجهی به ربط بین محیط جغرافیایی و نظام‌های پیرصلابت و آرمان‌های افراطی ندارد. به هیچ وجه از خود نمی‌پرسد که چرا مغولان آمدند و هلاکو بغداد را گرفت و معتصم را کشت. او قدرت الهی را در قدرت حکام زمان نشانه می‌گیرد و جبری بودن آنها را تصدیق دارد. پس تنها راه، درافتادن با آنها نیست. ساییدن و نرم کردن آن‌ها در عهده‌ی امثال اوست. این است که قدرت بلاغت را برابر ذات شناخت‌های سیاسی می‌نهد.

یعنی سعدی در برابر ظلم و بیاد به انزوا نمی‌رود. چله نشینی نمی‌کند. دژی می‌سازد از احکام دین، از اخلاق دینی، از زیبایی‌های دین و ایمان، از مردم موثر در بقای قدرت دین و سلاطین که اگر نباشند دین و سلطنتی نیست. و مقابله می‌کند با بیداد.

سعدی به دلیل تسلطی که بر اخلاق و غرایز آدمی دارد خود را نه تنها به عنوان نافذ در افکار بلکه گاهی به صورت کلید دار دژ مردم به قدرت سیاسی می‌شناساند. و انصاف که کسی در این نقش با او برابری ندارد. در این نقش سعدی وکیل الرعایا نیست. او چراغ راهنمای شاه و گدا و صاحب علم و صاحب دیوان است. سعدی از این موضع قصد بر نمودن خود یا ابراز قدرت معنوی ندارد قصد او از نافذ داشتن کلمه و کلام متوجه حق و عدالت است.

سعدی به جهل عوام و قدرت کور سیاسی حکام و صلابت امر دیوان باور دارد.^{۱۴}

هرگز در برابر جهل عوام، علم علما را قرار نمی‌دهد و نیز در برابر قدرت کور سیاسی، قدرت بنیادگرایان دین و زر را در هر لباس که باشند قرار نمی‌دهد. در برابر صلابت دیوان، صقالت شرع را بر نمی‌کشد. او شاه و ملک و سلطان و امیر را در برابر مردم می‌نهد و رضای مردم را گروهی دوام حکومت می‌دارد. و اما هنر بزرگ سعدی قرار دادن دیوان و صاحب دیوان در برابر نفوذ کلمه‌ی سرایندگان و صاحبان و روشنگران است. طبقه‌ی که مورد اعتماد عامه‌اند و میزان جامعه و رهبران می‌باشند.

سعدی مکتب‌داری نمی‌کند. واعظ است، منبری است در جوانی و

قطب است بعد از بازگشت به وطن و رییس خانقاه پر نفوذی است که در آن شعر و نثر در مبارزه علیه خرافات و روشنگری خلق خدا پیوسته درکارند. و وقتی از همه این‌ها در امری وایماند رقع می‌فرستد به این یا آن و یا رو به دربار می‌نهد به بهانه‌ی اعیاد، تا با مدح شاه عالی‌ترین خطاب و عتاب را به قدرت سیاسی حاکم در جامعه‌ی شعر تسلیم کند.

سعدی نظام شاهی را برآمده از نظم جامعه‌ی طبقاتی می‌بیند و جز آن نمی‌شناسد. و اگر چه می‌گردد، همه جا جز آن نمی‌یابد که در آن جامعه پدرسالار خطی از نظمی است به حدت و شدت رسم شده که با استقرار مغولان جای چون و چرایی در آن نیست. او دوام دین خلفایی را همه جا حس می‌کند و مدارس بنیادگرا و صوفیان خودبین گلیم از آب بیرون کش را می‌شناسد به نظم پیرصلابت خلفای اسلامی، بعد تسلط هلاکوخان را بر بغداد مثل نظم امور طبیعی می‌نگرد و چون افراط در عمل بی‌نهایت است در می‌یابد که کوه را جابه‌جا نمی‌توان کرد اما می‌توان در کوه رخنه کرد. کار سعدی کشف مفر و ورود به رخنه‌هاست. به این ترتیب سعدی جامعه‌شناسی است که نه با عدد و رقم و نسبت‌های آماری و سنجش‌های تطبیقی امروزی بلکه تنها با قدرت کلمه و نهادن آن بر علم الروح آن روزی، انسان دوستی را در رخنه‌های دیوار بلند حکومت روان می‌سازد. ولی این تیزی واژه‌ها در نیام قصاید و غزل و قطعه و نثر مسجع و مقفایی جا دارند که قدرت سیاسی ناگزیر از به حساب گرفتن آن‌هاست چرا که مورد استقبال مردم است.

در نبود حزب و اتحادیه‌ها، خانقاه و حوزه‌ها و مجالس نقشی دارند در افزایش نیروهای مقاومت و در تعدیل بیداد قدرت محله‌ای و شهری. پس جاذبه‌ای دارند غیر قابل تردید. این است که به حساب در می‌آیند.

ابعاد جامعه‌ی سعدی و جامعه‌شناختی سعدی

کلید دریافت ابعاد جامعه‌ی که پروراندن سعدی است جامعه‌شناختی خود سعدی است که در بوستان و گلستان نمایانده شده است. سراسر ایران ملوک الطوائفی است. ملوک مالک جان و مال آدمیان و خاک‌ها و آب‌های هر منطقه‌اند. ظرف یک حمله‌ی وسیع عباسیان وز می‌افتند و مغولان شاخه‌ها و شعب متعدد امپراطوری اسلام را صاحب می‌شوند. ایرانیان آزاردیده از حاکمیت خلفای عرب به این واقعه رو نشان می‌دهند ولی این قدرت جدید خود به اسلام در می‌آید. پس سعدی خون می‌بارد به خاطر قتل خلیفه المستعصم بالله.^{۱۵} ترکان در پذیرش اسلام به تعصب رفتند به طبیعت تا اعراب را پس نشانند. این تعصب در خوی بیابانی و عشیره‌یی آن‌ها بود به همین دلیل می‌باز دادند به مکاتب و مدارس قرآنی که موجب ظهور قدرتی عظیم شد. و این بار ایرانیان برای بار دوم از اسلام پذیرفته شده دل نگران شدند پس رو کردند به فلسفه‌های مختلف در ادیان مختلف و دل بستند به نرم‌جویی‌های عرفانی و مهرجویی‌های انسانی مگر در دل سنگ خاره‌ی بنیادگرایان و ملوک و سلاطین رخنه کنند.^{۱۶}

سعدی بین خسرو و پادشاه، ملک و سلطان تفاوت بسیار می‌نهد. از خسروان باستانی ایران به خوبی یاد می‌کند و در این باب تحت تاثیر

حافظه‌ی ملی است.^{۱۷} ولی سلاطین و ملوک ترک دوره‌ی اسلامی را بسیار خطاب و عتاب دارد، به دلیل ناروایی در کارها که می‌کنند. امرای عرب را ندرتاً می‌ستاید و حاتم طایی را تحسین دارد.

کار سعدی آسان نیست باید هویت ایرانی را بیاید، حرمت دین نهد و وابستگی اسلام و قرآن را با اعراب از یاد نبرد؛ ضمناً عباسیان را تایید و جانشینان او را ادب نماید پس قهرمان‌ها را که در حافظه‌ی ملی‌اند مثل دارا، انوشیروان و بهرام و هرمز و حتی حاتم را بزرگ می‌کند و ضعف خوی اعراب را بر می‌کشاند و ترکان را پند می‌دهد.

اصلاح و ابعاد جامعه‌ی سعدی عبارتند از: اول، سلاطین و ملوک و بزرگ ملک‌داران و روسای طوایف که قدرت سیاسی‌اند به مدد صاحب دیوان‌ها. ضلع دوم اصحاب اخلاق دین‌اند که در ایش نام دارند. ضلع سوم شاعران دین - بنیادگرایان و ضلع چهارم رعایا.

در چنین جامعه‌ی، سعدی شاه را به تدبیر و رأی و عدل، رعایا را به انصاف و اصحاب دین را به حرمت دین دعوت و شاعران و بنیادگرایان را نفی می‌کند.

جامعه شناختی سعدی اساسش بر قبول انسان با تمامی نفسانیات و غرایز انسانیست. به این انسان ضعیف، تعزیز عشق، قناعت، تربیت، کف نفس، قبول ضعف و مرگ و ادب معاشرتی را تعلیم می‌دهد.

آیا مقام سعدی شیخوخیت و مراد سعدی نصیحت است؟ او ابدأ متعهد نصیحت‌پذیری طبع متلون و سرکش آدمیان نیست. و می‌داند که چوب تر قابل تربیت است نه چوب خشک. در برابر نمرادی در تربیت آدمی او را به عشق و خدا می‌سپارد.

سعدی بوستان را قبل از گلستان نوشته است؛^{۱۸} در حالیکه در همه چاپ‌ها گلستان را مقدم بر بوستان می‌آورند. در این کتاب بوستان ابعاد جامعه شناختی سعدی بعد ستایش خدا و پیامبر، عدل و تدبیر و رأی (خطاب به ملک پارس)، احسان، عشق، تواضع، رضا، قناعت، تربیت، شکر بر عاقبت، توبه، مناجات است.^{۱۹}

تقدم بوستان

درباره‌ی تقدم بوستان بر گلستان از بابت زمان تدوین و تصنیف آنها ملاحظه‌ی واجب است. و آن این است که سعدی از وضع اجتماعی شیراز بوقت ترک آن خاطره‌ی خوشی ندارد. تلخی آن چو که در آن «پلنگان» پلنگی می‌کردند پیوسته در ذائقه‌ی او بود. اما بعد قریب ۲۵ سال به همت رجال فارس، شیراز نه تنها امن می‌شود و پلنگان نه تنها ترک «خوی پلنگی» می‌کنند بلکه دارالعلم شیراز رو به آبادی و عمران می‌نهد. سعدی با روابطی که همه جا با اتابکان و صاحب دیوانان در ایام دوری از شیراز برقرار می‌کند و با شهرتی که از باب شعر و ادب و وعظ و خطابه به هم رسانیده بود، قصد بازگشت به شیراز کرده و از بابت تقرب به قدرت سیاسی حاکم بر فارس اطمینان خاطر دارد. پس با احترام به مردان عالم‌نواز شیراز و با فروتنی در محضر آنها بر می‌گردد و به تدوین بوستان و هدیه‌ی آن به سعدین زنگی در ده باب می‌پردازد.^{۲۰}

اما به نظر می‌رسد که مردم شهر اوه، سیمای روشن دل اتابکی او

را نمی‌پسندند.^{۲۱} و اینجا و آنجا روان می‌کنند که توقع نمی‌رفت از مردی چو که چنین کند. سعدی قصد اعتکاف می‌کند ولی متعلقان و دوستان انیس و جلیس او^{۲۲} او را تشویق به حرکتی تازه می‌کنند و اصرار آنها منتهی می‌شود به تولد گلستان که اثریست باب دندان مردم که او را با مردم خود بسیار نزدیک کرده و شهرتش جهانگیر می‌شود.

رابطه با قدرت سیاسی حاکم ضرور هر مرد اجتماعیست. مرد اجتماعی در قدرت نفوذ می‌کند اما این نفوذ می‌تواند هدفش کسب قدرت باشد و یا تعدیل خشونت‌ها و تصحیح مدار قدرت.

تمام آثار سعدی در مسیر تصحیح مدار قدرت سیاسی است. او ابدأ در ضرورت وجودی قدرت سیاسی شک ندارد ولی نقش تقدیر و مقدرات را هم در دستیابی بر عنان قدرت می‌شناسد؛ پس می‌گوید: «کنون که نوبت تست ای ملک به عدل گرای»^{۲۳}

سعدی می‌داند که ملک بی وجود ملک نمی‌گردد. پس می‌داند که اگر یکی برود و دیگری برآید، چیزی در نفس قدرت عوض نمی‌شود. پس نصیحت او روی در همه‌ی قدرت‌های سیاسی دارد. این است که منکر مدحیات نیست اما مدح را ابزار نشر نیات خود می‌کند.

مدح در سعدی

سعدی مدح را غالباً در قصیده جای می‌دهد و این کاری معمول و مرسوم بوده است. حافظ مدح را در غزل می‌نشانند. زیرا حافظ متفکری است منزوی و ندرتاً در حشر و معاشرت با قدرت سیاسی. پس متعهد آن نیست که قدرت سیاسی «شنید» یا «نشنید». ^{۲۴} سعدی به عکس منزوی نیست، اجتماعیست. صاحب نظر است، ناظر امور است. دین و دولت را ملازم هم می‌داند. جامعه را بر این دو ستون استوار می‌بیند. به دربار می‌رود، خطابه می‌خواند، خانقاه را با دیوان مرتبط می‌کند. درویش و توانگر را مسئول می‌کند.^{۲۵} هر کس را در وظیفه‌ای و در خور وظیفه‌ای می‌داند. پس مدح او روی در تکرار و تلقین به اصحاب دیوان و دستگاه قدرت سیاسی دارد. از درازی سخن بیم ندارد زیرا به دلکشی سخن خود یقین دارد.^{۲۶}

سعدی مدح را به مناسبت و به حسب مورد به نثر یا به نظم می‌آورد. مثلاً در مقدمه‌ی بوستان به شعر و در مقدمه‌ی گلستان به نثر و به نظم. اما شاهکارهای مدایح پر از عتاب و خطاب وی قصاید وی‌اند که کاتبان آن را در صاحبیه، و در مرثی و در قصاید فارسی جمع و جور کرده‌اند.

قصاید مدحیه‌ی سعدی به نسبت در سه بعد تغزل و پند و ستایش‌اند نسبت ابیات مدح خاص و خالص به کل قصیده و به بخش‌های عتاب و خطابی و پند و اندرز، ناچیز است.

حکومت حکام در سراسر سرزمین‌های اسلامی است. سعدی از این سیاست و خصیصه‌ی نظام بهره‌جسته دست بالا را می‌گیرد و در مدحیه‌ی گاه به جای مدح دعا می‌کند که خدایا به این شهریار هر چه بهتر و بیشتر بده که عادل است و دعا می‌کند که خداوند به او توفیق طاعت ده.

یارب تو هر چه بهتر و نیکو ترش بنده

این شهریار عادل و سالار سروران

و بلافاصله گوید:

بیدار باش و مصلحت اندیش و خیرکن

درویش دستگیر و خردمند پروران

(صاحبیه)

مدایح سعدی در آغاز بوستان به شعر و در آغاز گلستان به نثر و باقی به سلیقه‌ی کاتبان در میان قصاید فارسی و در مراثی و در خواتیم و مثنویات جا گرفته‌اند.^{۲۷}

کیفیات مدح- قصاید منتهی به مدح سعدی حامل پیام‌هایی عمیق‌اند. نمونه‌ی بارز آن، قصیده‌ی به مطلع «به هیچ یار مده خاطر و به هیچ دیار / که بر و بحر فراخ است و آدمی بسیار» در ستایش شمس‌الدین محمد جوینی صاحب دیوان که طی ۳۲ بیت اول نفی دلدادگی و اسارت در عشق می‌کند و طی ۲۲ سطر بعدی به عشق و وفا صحه می‌نهد. ۲۸ و خواننده شاهد منازعه‌ی عقل خشک و عشق راهبر است. اما بعد از این ۵۴ بیت سخن را تمام شده نمی‌بیند و به مطلع دومی می‌پردازد و طی آن در ۱۸ بیت وصف یار می‌کند و سپس طی ۲۵ بیت آخر به مدح و دعا می‌پردازد.

هدف سعدی در این قصیده فهماندن این نکته است که قدرت سخن را می‌شود در اثبات یا در ردّ عشق به کار گرفت و نیز در اثبات عقل و در ردّ آن. پس خود سخن‌وری و سرابندگی مهم نیست مهم نیتی است که قصد انتقال آن را داریم. می‌خواهد بگوید ردّ عشق نکن که عشق باقی است و ردّ عقل هم نکن که وجود دارد. پس

از هر دو بگیر و با هر دو بزی. ضمن مدح دست به دعا بر می‌دارد که خدای مهیمن و غفار سخن او را قبول کند. و نه اینکه مورد قبول سلطان افتد.^{۲۹} بدیهی‌ست شمس‌الدین جوینی و برادرش علاءالدین عطاملک (و هر دو صاحب دیوان) از محبان سعدی‌اند.^{۳۰}

در موارد دیگر سعدی به جهت رفع تکلیف دست می‌زند، مثل آن زمان که فرستاده‌ای از عراق بنام شمس‌الدین حسین غلکانی می‌آید به شیراز و سعدی او را به صفات زیر:

شمس دین- سایه اسلام- جمال الافاق- صدر دیوان- سر خیل- سپهدار جنود، موصوف و برای ختم می‌گوید:
بر روان پیر و مادر و اسلاف تو باد

مدد رحمت ایزد، عدد رمل زرود^{۳۱}

و کاملاً می‌رساند که سعدی ارادتی به بغداد بعد از عباسیان ندارد و می‌کوشد حکومت محلی فارس را برکشد و بغداد را حقیر کند.

مدایح سعدی جامعه‌شناس برون‌گرا نامجهز به فنون آماری و گمانه‌زنی‌های افکار عمومی امروزین را وقتی می‌شود فهمید که از خود بیرسیم هدف سعدی از آن همه سطور و بند و قطعه و قصیده و فصل و باب در نصیحة‌الملوک. ۳۲ و بحث در سیرت پادشاهان و

توجه دادن به عدل و تدبیر و رأی^{۳۴} در لحن عتاب و خطاب و انتباه چیست؟ حقیقت آن است که سعدی در تلاش بیگیری است به جهت نرم کردن قدرت سیاسی قاهر. یعنی شخص سلطان و در مرحله‌ی بعد با زبان و لسانی دیگر همراه ساختن دیوانیان.

گاهی کسانی را در مدح نمی‌کشاند ولی به گریز و مهارت به امیر انکیانو می‌گوید:

پادشاهان را ثنا گویند و مدح من دعایی می‌کنم درویش وار
آنهم بعد عتاب و اخطاری در آغاز که گوید:

ای که دستت می‌رسد کاری بکن^{۳۵}

و یا در موردی مثل مورد انتقال قدرت به امیر سیف‌الدین محمد که می‌گوید:

«خانه تحویل کرد و جامه بدل»

حتی وقتی که هنوز با علاءالدین عطاملک صاحب دیوان چندان رغبته یا آشنایی ندارد ولی ناگزیر از شناختن مقام

اوسته گوید:

خبر به نقل شنیدیم و مخبرش دیدیم
ورای آن که ازو نقل می‌کند ناقل

بعدها که دوستی و الفت با وی، مسلم می‌شود
در قصایدی سنگ تمام می‌نهد و می‌گوید:

شکر به شکر نهم در دهان مژده دهان

اگر تو باز برآری حدیث من به دهان
یعنی که قدرت سیاسی نخست متوجه نفوذ

اجتماعی سعدی شده است پس سعدی آن را
تحویل می‌گیرد.

در جایی ملتزم به مدح ملکه ترکان خاتون
است چنان به مدح متوسل می‌شود تا ملکه را به

عبادت تشویق کند.

یارب رضای او تو برآور به فضل خویش

کو روز و شب ز رضای تو

یا در ستایش اتابک مظفرالدین سلطان شاه دویب:

مراد سعدی از انشای زحمت خدمت

نصیحت است به سمع قبول شاهنشاه یعنی که مقام ناصح مصون از تعرض است. سلاطین چه بپذیرند و چه نپذیرند، سعدی ماکیاول نیست در قبال سلاطین ولی ماکیاول ازو قطعاً بهره گرفته است. زیرا ماکیاول^{۳۶} که ارزش امور نظامی ایران باستان را ستوده در بعد صرفاً سبک سخن، ناگزیر به همه‌ی بزرگان ایرانی و نویسندگان ایرانی، سیاستمدارها و نصیحة‌الملوک‌ها نظر داشته است و اثبات آن آسان ولی در حدود این نوشته نیست.

منتقدان غالباً سعدی را ناصح محض و دهنده‌ی پند و اندرز معرفی می‌کنند. اما سعدی واقعی اوست که در هر فرصت، قدرت سیاسی را مراجعه می‌دهد به رضای خلق، به مردم و این بهترین طرز ورود به مردم سالاری است در کشوری مثل ایران- چهار قطب جامعه‌شناسی او خدای مهربان، شاه عادل، خلق راضی و پاسدار و علمای راهنماست.



سعدی در **نصیحت الملوک** (رساله‌ی پنجم) فرض **کلام الملوک** ملوک الکلام را رد می‌کند و می‌گوید: سخن اندیشیده و معنی‌دار باید گفت. در این رساله قریب ۹۷ اندرز به شاه می‌دهد. که در آن میان نهی جهانگشایی و مزیت جهانداری بهترین است. به شاه می‌گوید: «تو بر جای آنانی که رفتند و کسانی که خواهند آمد: پس وجودی میان دو عدم.»

و در مرثی‌ی بارها در معنای این مصراع که: «جهان بر آب نهادست و زندگی بر باد» پای می‌فشارد. ولی سعدی این دنیایی اگر بی‌اعتباری جهان را عنوان می‌کند، قصدش «فرصت شماردن» امروز است.

هدف سعدی از مدح، بیدارداشتن وجدان خفته‌ی دیوانیان و سلاطین است و سبک مدح او به شمشیری ماند در غلاف و بنام خطاب و عتاب. باید انصاف داد که با مردم همان عتاب و لحن را در بیشترین حالات دارد که در قصاید خطاب به قدرت سیاسی.

مدح سعدی متوجه روشنفکران هم هست که جابه جا علماء، خردمندان، متفکران، دانایان لقب دارند.

ایهالاناس جهان جای تن آسایی نیست

مرد دانا به جهان داشتن ارزانی نیست

ویژگی‌های فکری سعدی

سعدی جامعه‌شناس متعهدی است که پیوسته در جست‌وجوی معانی و فهم رفتار است. او قدرت سیاسی را لخت و عور می‌کند یعنی که قدرت سیاسی را از لباسی که وهم عوام بر آن دوخته است بیرون می‌آورد. سعدی جامعه‌شناس در تلاشی است مستمر برای شناساندن انسان‌ها به انسان‌ها به مدد برکشیدن و بازگو کردن غرایز آنها. او عشق را غریزی آدمیان و قدرت‌گرایی را نیز صفت غالب بشری می‌شناسد. اما سعدی جامعه‌شناس، پیوسته در نهی تجاوزات بشری است تا حرمت زندگی را نشان دهد. او هرگز گروهی را علیه گروه دیگر بر نمی‌انگیزاند و هم‌زیستی در عین تفاوت‌ها را ارج می‌نهد.

سعدی در چهارچوب جامعه‌شناختی خود پیوسته قصد تصحیح دین‌ورزان قدرت ستای افراطی و حکام بی‌بند و بار و صوفیان بنیادگرا را دارد. او در چهار بعد دانش و فرهنگ غالب زمان خود یعنی خدای مهربان- شاه عادل امنیت‌آفرین، خلق پاسدار و علمای پارسای-راهنما کار می‌کند. سعدی کارگری زندگی می‌کند. کار فکری و قلمی او انتقال معانی بدرون جامعه و ساری و جاری ساختن ارزش‌های اخلاق دین و اخلاق سیاسی است.

سعدی عاشق

اما سعدی نه تنها در فراغ از این مشغله‌ها بلکه در عین درگیری با مشغله‌های ناشی از عوام و خواص، دیوان و دربار، عاشقی است بزرگ. و این سعدی عاشق، درست کشف ما نشده است. زیرا غزلیات سعدی دست چین نشده و دیوان غزلیات سعدی در دست نیست. مردم درست سر در نمی‌آورند از این تقسیم‌بندی غزل‌ها و طلیبات و بدایع و

غزلیات قدیم و غیره. روزی باید دیوان غزلیات سعدی شسته و رفته از ناغزل‌ها تهیه شود. اقبال بزرگ حافظ در آن جاست که شاید خود او و به نظر من خود او به پیرایش گفته‌های خود پرداخته است. سعدی جز در مورد گلستان باقی آثار را نپیراسته است و طبیعی‌ست. چگونه ممکن است مردی چنان مشغول، خود را متزوی کند. او سال‌ها در سفر و حضر در مکتب و مسجد و منبر و خانقاه و دیوان و دربار به کار تهذیب روابط اجتماعی مشغول است. کارهای پراکنده‌ی او موجب پراکندگی آثار او شده است. شاید هم عمدی در این بوده تا «ذکر جمیل او در افواه...» باشد و وجود جامعه‌شناختی‌اش نافذ بماند.

از سوی دیگر به نظر می‌رسد که به سبب سبک غیر قابل تقلید او^{۳۷} و لطف کلام او کاتبان نه بر آن افزوده و نه از آن کاسته‌اند.

تضاد غیرت دینی و عشق و آزادی

در آثار سعدی غیرت دینی همه جا ملحوظ است. اما اینکه این مرد دین چگونه با آن مرد آزاده‌ی عاشق هم زیستی دارد قابل تامل است. عشقی که سعدی از آن حرف می‌زند عشقی است غریزی، متعلق به موجودات زنده، این دنیایی، فاش^{۳۸} که در هر جا و در همه حال و همه وقت قادر به ظهور است پس با آن غیرت دینی که در حد تعصبات جلوه می‌کند قاعدتاً باید در تضاد باشد. ولی او با تفسیر درست هر دو را قرین می‌کند. یعنی که جانماز آب کشان دین ورز را هم در برابر حقایق غرایز آدمی خودشان می‌نهد.^{۳۹} او به صراحت علل توجه به خوش پسران را هم عنوان می‌کند.^{۴۱} و می‌نماید که ریشه در مستوری‌ها و محرومیت‌هاست. سعدی با این فاش‌گویی‌های فرویدی^{۴۲} خود بار بسیاری را در تاریخ ادب و کل جامعه بشری سبک کرده است. چنین مردی بر خلاف آنچه بعضاً متعصب‌اش خوانده‌اند، متعصب نیست، واقع بین است اصول دین در چشم او ابزار مهار انواع افرات است پس این اصول را حرمت می‌دارد که قانون اساسی جامعه اوست.

سروده‌های سعدی به عربی

در **کلیات سعدی**^{۴۳} بخشی تحت عنوان قصاید عربی داریم که در آن سه قصیده و چهارده غزل و دو سه قطعه شعر به عربی از سعدی درج است. عنوان قصاید عربی بر این بخش قابل توجیه نیست. چرا که بخش عمده را غزل‌ها ترتیب می‌دهند. به هر حال سروده‌های سعدی به زبان عربی است.^{۴۴}

مورد سقوط عباسیان و سعدی

از عنفوان جوانی سعدی رغبتی دارد به ادبیات عرب قبل از ظهور اسلام. او به زمانی که ترکان آسیای مرکزی رو به عروج در قدرت سیاسی بودند و هدف، تسلط بر بغداد و محو عباسیان است. سعدی دانشجوی ادبیات عرب است. سروده‌های سعدی به زبان عربی به شمار ۳۵۰ بیت‌اند که به ما رسیده و در قالب‌های قصیده و غزل و قطعه و غیره. بدیهی است شمار ابیات و قالب غزل بیشترین‌اند از لحاظ تاریخ اجتماعی و سیاسی قصیده‌یی که سعدی به عربی در مرثیه

امیرالمومنین المستعصم بالله و ذکر واقعه‌ی بغداد گفته است سند مهمی است. سروده‌های عربی سعدی در کلیات سعدی با مقدمه‌ی حضرت فروغی ترجمه به فارسی شده است. البته ترجمه‌ی بی‌سخت تحت‌اللفظی و مترجم هم شناخته نیست.

ولی خدمتی شده تا فارسی زبان‌ها بی‌اعتنا به عربی دانای سعدی نباشند و تشخیص سیاسی او را دریابند. سعدی سقوط عباسیان را تحمل نکرده است. عباسیان را می‌ستاید و فرهنگ ایرانی اسلامی این دوره را نه تنها از سر ایرانی‌گری بلکه آن را از بابت بعد جهانی آن بسیار ارج می‌نهد.

در مرثیه‌ی مستعصم بالله سعدی قصیده‌اش به عربی بالغ بر ۹۲ بیت است که در آن ابتدا اوج تاثیر خود را می‌نمایاند سپس می‌گوید: ای احمد معصوم «مستعصم» تو گنهکار نیستی ۴۵ و نیز گوید که هیچ خطیب نمی‌تواند مستعصم را یاد نکند. ۴۶

سپس سعدی به شرح فجایی می‌پردازد که در قتل‌گاه بغداد بخصوص در «زورای» روی داده است و کشتار رجال و اسارت پرده‌گیان و بی‌اجترامی به محترمان اسیر. ۴۷

سعدی می‌گوید: فسانه شدند فرزندان عباس و دجله بعد آنها سبزه نرویند. بدون تردید ضربه‌ی مهمی بر ذهن سعدی فرود آمده، می‌گوید:

به تحقیق فکر من پیش ازین تمیز دهنده نبود

پس حادث شد امری که فکر من بدان احاطه نداشت ۴۸

این شدیدترین واقعه و خونین‌ترین انقلاب در سرزمین‌های خلافت عباسی است و سعدی آن را پیش‌بینی نمی‌کرده است. زیرا فارس در امنیت اتابک ابوبکر بوده است. سعدی در قبال آن همه ظلم یاد از عدل نوشیروانی می‌کند. و این رجعت ذهنی او به عهد باستان در ضمیر مغفوله‌ی همه‌ی ما ایرانی‌ها وجود دارد. به وقتی که از جور مهاجمان به ستوه می‌آییم.

از قرار، کمی بعد این انقلاب، سعدی در عبادان (آبادان) بوده است، معلوم نیست به فارس می‌رفته یا از فارس به عراق می‌رفته است. ۴۹ ولی می‌گوید «ایستادم به عبادان بعد آن واقعه و آن را به رنگ خون شتر قربانی شده دیدم» که اشاره به رسوبات سرخ رنگ شط العرب و کارون است. ۵۰

سبب سرودن این قصیده به زبان عربی

سعدی قصیده‌ای دارد به فارسی در ۲۸ سطر در زوال خلافت بنی عباس ۵۱ که ناشران و شاید هم خود سعدی آن را در پایان بخش «مراثی» جای داده‌اند. در این صورت مقایسه بین آن روحیه‌ای که مرثیه خونبار مستعصم را سروده و آن روحیه که در زوال بنی عباس قصیده‌ای در تحمل «انقلاب روزگار» سروده است، لازم می‌آید. در حقیقت ما ایرانیان ترکان را در تسلط بر بغداد مند کردیم. عباسیان کمی بیش از پنج قرن حکمران سرزمین‌های خلافت اسلامی بودند ولی بغداد مزاحم بود و سقوط بغداد به دست هلاکو از این بابت که مساوی تنزل نفوذ اعراب است خوشایند ایرانیان بود و از سوی دیگر اقدامی بود برای نفوذ در اداره و قدرت سیاسی ترکان. باری ایرانیان در

به قدرت رساندن ترکان سهیم شدند اما در سقوط امپراطوری عباسیان هم شرکت کردند و ما به تمدن و نفوذ فرهنگ عباسیان پشت کردیم گر چه سازنده و ستایشگر آن هم بودیم و هستیم به دلیل ظهور بزرگان ایرانی در این دوره. سعدی جامعه شناس از یک سو در محظور حس ایرانی‌گری خود و ارادتی که با عباسیان دارد، است و از سوی دیگر در گروه محبت ابوبکر زنگی شاه فارس است پس مایل نیست از ترکان حاکم زیاد عیب‌جویی کند. این است که آن انقلاب را بهانه‌ی درس عبرت برای اتابکان فارس می‌کند. ۵۲ پس در قصیده‌ی فارسی شیون نمی‌کند.

در این حال سعدی ۴۵ سال دارد. به دلیل شهرت و شناسایی‌ها که جامعه‌ی عرب از او دارد و به دلیل سفرهایی که در پیش دارد و به دلیل ارادت او به عباسیان و محبوبیت عباسیان ناگزیر است احساسات واقعی خود را به جامعه‌ی ادبا و شعرای عرب زبان که پیش از او در زمان عباسیان ابراز وجود کردند، بشناساند. پس مرثیه‌ی به عربی می‌سراید که جاه و مقام و شهرت خود را در سرزمین‌های اسلامی مسجل سازد. و چنین می‌کند. در این قصیده دو بار به توقف خود در عبادان اشاره می‌کند. پس می‌شود حدس زد که از فارس به بغداد می‌رفته و در این توقف مرثیه را ساخته تا در ورود به بغداد با دست پر و از دیگر هم قطاران عقب نباشد. به خصوص می‌گوید:

در این جا منتقدین دانش و بینایان و خبرها

و خوب و بد کن‌های سخن وجود دارند

اشک و اندوهم به صورت جاری شد

پس انشای کردم قصیه را آن گونه که رویداد ۵۳

اما چون سعدی، سعدی ست می‌گوید:

قسم به خدا به شعر خود نمی‌بالم و چنین ادعایی ندارم

هر چند در شعر من همانند سحر بابل جادویی ست ۵۴

قدرت بلاغت سعدی در زبان عربی ناشی از عشق و مطالعات او در آثار امرءالقیس و متنبی و دیگر شعرای عرب قبل و بعد از اسلام است ۵۵ اما امرءالقیس به سعدی در شور و شوق بیشتر آموخته و متنبی در دیگر زمینه‌ها، ۵۶ هنر بزرگ سعدی در ملمعات است که چنان واژه و جملات فارسی و عربی را در دنبال هم نهاده که خواننده‌ی فارسی زبان طعم هر دو را یک جا می‌چشد. هم‌چنین سعدی این هنر را دارد که در نثر تکیه کلام‌هایی از ادب عربی یا قرآنی جفت کلام خود می‌کند بدون هیچ سکنه‌ای در سخن. ۵۷

آثار سعدی به عربی که مورد عنایت محققان قرار نگرفته است، رنگ و بوی سرزمین‌های خشک و نیمه خشک صحرايي و طعم تند غرایز اعراب را دارد. اما دقیق و لطیفی دارد که شاید از لحاظ صراحت، در اشعار عاشقانه‌ی فارسی او بسیار نادر است. ۵۸ سعدی جوهر و سبک سخن صریحی دارد و وقتی به عربی می‌سراید از لحاظ عشق جسمانی بی‌پرده‌تر و از لحاظ مبارزه با دین وران جسورتر است. یک جا ضمن مدح کوتاهی از فخرالدین منجم می‌گوید: «رهایی دین را از دست سگان سالب دین آرزو دارد. من گوهر را در اعماق دریا جستجو می‌کنم» (همانجا ص ۴۱۴ سطر ۳)

ملمعات سعدی از نظم خاصی پیروی نمی‌کند. گاهی بی‌تی عربی

و بیتی پس از آن عربی‌ست گاهی بعد از هر دو سه بیت فارسی بیتی عربی‌ست و زمانی مصراعی دارد به عربی و مصرع بعد فارسی است و همه در پند و عبرت و تفریلات که عاشقانه است. اما در مثلثات نظمی است. یعنی سه بیت فارسی و بیت چهارم به عربی‌ست ولی مثلثات سعدی جابه جا پر از جملات و کلمات شیرازی قدیمی‌ست که نه قرائت آن به سبب نبود اعراب آسان است و نه درک معانی لغوی آن. در حقیقت در مثلثات فنی نهفته است یعنی سطراری عربی، سطراری فارسی ناب و سطراری شیرازی است آن هم به لهجه‌ی نه مفهوم هر کس بلکه محتاج تحقیق.^{۵۹}

تنوع موارد و شکل هنری

بیرون از آنها که رفت، سعدی در حدود ۱۸۶ رباعی و ۸۳ بیت تحت عنوان مفردات به جا نهاده و در شکل مثنویات و نیز قطعات و قصص به‌شمار ۱۹۱ بیت دارد. و این‌ها همه سوای ابیاتی است که به مناسبت‌ها در گلستان یا در رسالات آورده است. بدیهی‌ست شمار ابیات به خودی خود واجد اهمیت نیستند اما تنوع شکل شعری و نثری سعدی هدف ماست که بدون آن که حمل بر «طبع آزمایی» او شود بیانگر آن است که مردی چنان مشغول و وابسته‌ی وضع آنی است پس به مقتضای شرایط و حال، موارد شکلی را سریعاً برای بیان مقصود انتخاب می‌کرده است.

کسر تحقیق در غنای لغوی سعدی

وفور واژه‌های سعدی حاصل غنای لغوی هم هست مثلاً در حکایتی در شکل شعری مثنوی در بیتی کلمه بارانی را به معنای امروزی آورده است:

چو باران رفت بارانی می‌فکن

چو میوه سیر خوردی شاخ مشکن^{۶۰}
از این موارد بسیارند. هدف از این اشاره آوردن این مطلب است که بر واژه‌های خاص سعدی تلاش و پژوهشی لازم است.

سعدی نکته‌ای در همین حکایت آورده به این شرح
الا تا بر مزاج و طبع عامی نگوئی ترک خیر و نیک نامی^{۶۱}
که توجه عمیق وی را به روانشناسی توده‌ها و فرهنگ اجتماعی می‌رساند. و از این موارد بسیار،^{۶۲} کاملاً معلوم است که سعدی قصص عامیانه را می‌شنیده، ضبط می‌کرده آن را می‌کاویده و به اثر هنری در می‌آورده است و گوید:

من این رمز و مثال از خود نگفتم

دری پیش من آوردند سقتم (همانجا)

رسالت اجتماعی

ایام سعدی مصادف است با غلبه‌ی ترکان بر سرزمین‌های اسلامی. تحکم شداد و غلاظ دیوانیان و مهابت سلطان مهم‌ترین مشغله‌ی همه‌ی روشنفکران و روشنگران و متدینان واقع و واصل به حقیقت دین است. سعدی رسالت خود را نرم کردن حرکت این ماشین حکومتی می‌داند و می‌داند که ترکان و مغولان تازه اسلام آورده‌اند و از آن حربیه‌ی برای تأمین سلطه‌ی خود ساخته‌اند.

این است که از نصیحت و عتاب و خطاب و ارائه‌ی طریق خسته نمی‌شود.^{۶۳} مستقیم و غیرمستقیم ندا در می‌دهد و طنین این ندا در قرون می‌پیچد.

از من یگوی شاه رعیت‌نواز را

منت منه که ملک خود آباد می‌کنی^{۶۴}
انگار که یک تنه برابر نظامی پُرمطرق ایستاده و به عجب و غرور آن می‌تازد. سعدی در برابر عوام با آن همه اعتنا که به مردم دارد، عوام بازی نمی‌کند. گوید:

چنان که مغرب و مشرق به هم نیبوندند

میان عالم و جاهل تألفت محال^{۶۵}

و در نبود قانون اساسی به جهت ملتزم ساختن شاه، قانون به دست می‌دهد شاهان را.

پادشاهان پاسبانانند خفتن شرط نیست

یا مکن یا چون حراست می‌کنی بیدار باش
به آنها که وجوه وقف و بنیادهای مربوط را به طرح می‌برند گوید:

حدیث وقف به جایی رسیده در شیراز

که نیست جز سلس البول را در او ادرار
فقیه گرسنه تحصیل چون تواند کرد

مگر به‌روز گدایی کند به شب ادرار
و در برابر اصحاب علم و روشنفکران مدعی در تمام شئون زندگی

بسیار برفتند و به جایی نرسیدند

اریاب فنون با همه علمی که بخوانندند
و در برابر آن‌ها که قصد خریدن متفکران را دارند:

از من نیاید آن‌که به دهقان و کدخدای

حاجت برم که کار گدایان خرمن است
رسالت اجتماعی سعدی، ذاتی اوست و هیچ عشوه‌ی قدرت

سیاسی او را از این کار منصرف نمی‌دارد. او در هیچ شرط و حال این مسند را ترک نمی‌کند. می‌داند که نظارت بر جامعه‌گریزی اوست.

خوی سعدی است نصیحت چه کند گرنکند

مشک دارد نتواند که کند پنهانش
(غزلیات قدیم)

غزلسرایی‌های سعدی

غزل در لغت به معنای صحبت و سخن‌گویی در باب وصف زنان و عشق به زنان و عشقیازی با آن‌هاست.^{۶۶} بدون اطالهی کلام یعنی موجز و دلکش. غالب غزل‌های سعدی بین ۹ و ۱۱ بیت‌اند و ندرتاً به حد نصاب ۱۵ بیت می‌رسد.^{۶۷}

بعد لازم است این نکته‌ی فنی را به یاد آوریم که سعدی شکل شعری خود را ادواری یعنی به حسب ادوار عمر دراز خود انتخاب نکرده و این که بعضاً گفته‌اند یا نوشته‌اند که «سعدی ۱۰۷ سال زیست و سی سال تحصیل علم کرد، سی سال سفر کرد و سی سال عبادت نمود» نباید آن را قطعیت داد.^{۶۸} سعدی ذاتاً جست‌وجوگر است و در کار غزل‌سرایی به سبب استعدادی که دارد در سراسر عمر مشغول به آن بوده است. عشق این دنیایی دریچه‌ی اطمینان اوست در هر حال. غزل در زندگی مردی با آن همه مشغله «ایوان- دیوان- خانقاه»

موجبی است برای سبک داشتن روح. به خصوص که سریعاً درک و نقل محافل شده و سرزبان مردم می‌افتد.^{۶۹} و در جامعه اجر آبی دارد. سعدی در غزل به لمعات و اشارات و ایماهای دور از ذهن متوسل نمی‌شود. غزلسرای او رنگ این و آن مکتب فکری ندارد. و وجود عاشق زیبایی خود را به شفاف‌ترین وجه در کوچه و شهر و محافل به همگان می‌نماید. بانگ عشق سعدی جهانگیر است.

به طوری که هر جا هر کس شعر سبک و روان عاشقانه‌یی بخواند، نخستین ظن شنونده به این می‌رود که «از سعدی است»^{۷۰} در غزل‌های سعدی همان صراحت و روشنی است که در جامعه شناختی یا در نصیحة‌الملوک او. خواننده‌ی غزل او با او به کوچه و بازار به تحسین خوب رخا و به چشم چرانی می‌رود. هیچ تعقید و تظاهر و پرده‌پوشی در کار عشق ندارد.

دیگر نشنیدیم چنین فتنه که برخاست

از خانه برون آمد و بازار بیاراست

(طبیات)

در سعدی بی‌می از مَناعان غرایز بشری به بهانه‌ی دین‌ورزی نیست. همه را به صنع خدا دعوت می‌کند. و التماس دارد به زنان که «از بهر خدا روی می‌پوشانید» تا مردم از صنع خدا محروم نشوند. تأثر او از شعرای قبل اسلام عرب و تسلط او بر جوامع اسلام و اغماض سلاطین پر و خوش اشتباهی ترک کار سعدی را آسان کرده و او که به قول شادروان کسروی در روغن داغ «شیرازی‌گری» پرورده شده، حساسیتی دارد به زیبایی فوق تصور مردمان دیگر سرزمین‌ها. او این حس را در بوستان و گلستان به حد اعلا بروز داده و عمداً و جامعه شناسانه در گلستان باب «در عشق و جوانی» و در بوستان باب «در عشق و مستی و شور» را تنظیم و تصنیف کرده است گوا این مهم که پیوسته در گرو شارحان همه‌ی مذاهب و ادیان است عادی و معمول و شناخته‌ی همگان شود.^{۷۱}

سعدی شوریده‌یی ست که «سربه صحرا» می‌نهد. و در این رفتار الگویی از مجنون گرفته ولی باور نکنید. او به تمام سرزمین‌ها با همه‌ی تفاوتی که دارند به مدد عشق این دنیایی وحدت می‌دهد و حس مشترک آدم‌های پراکنده در اقالیم متفاوت را فصل مشترک آنها می‌سازد. و او که در امور اجتماعی و جهان‌داری پیوسته پای عقل و خرد و انصاف و مروت را به میان می‌کشد به عشق که می‌رسد عنان رها می‌کند که «ره عقل جز پیچ برپیچ نیست»^{۷۲} و «عشق را آغاز هست انجام نیست»

این مایه از عشق است که در غزل‌های سعدی موج می‌زند و گیرا و عطرا میز و نزدیک به ذهن هر تنابنده.

ذهن سعدی مملو از مفاهیم فلسفی و دینی به خصوص قرآنی و ادبی و عرفانی و تصوف و غیره است اما آنجا که از عشق حرف می‌زند همه را به نوعی ملموس و هم‌پای زندگی روزانه می‌کند.

در غزلیات سعدی از سیما و اجزای صورت یار و اندام کوتاه و بلند حرف است و این بازتاب مستوری و محیط جغرافیایی و توصیه‌های دینی است ولی در غزلیات عربی وی معشوق عربان‌تر است و تأثر و تأثیر ادبیات عرب به چشم می‌خورد.

مناظر و مریا در غزلیات هست طعم خشک و ناامن بیابان و لطف چشمه یا آبی روان همه‌جا ولی ویژگی غزلسرای سعدی در عربان بودن غرایز و عکس‌العمل‌های آدمی در برابر زیبایی است. سعدی به فشار درون فریادی آگاه است و آن را آتش می‌نامد که اگر در خرمن وجود کسی در گرفت طاعات مدعی در او اثر نکند.

تا آتشی نباشد در خرمنی نگیرد

طاعات مدعی را چندین اثر نباشد^{۷۳}

در غزل‌های سعدی گاهی مقوله‌های بسیار عادی و گومگوهای خودمانی است که خاص اوست.

عیب جویانم حکایت پیش جانان گفته‌اند- تا به آخر^{۷۴}

غزلسرای‌های سعدی از یک جوهر ماندنی مایه گرفته است.

گویی وصف حال عاشقان در همه ادوار است. آیا وقتی می‌خوانیم:

ای ساربان آهسته رو که آرام جانم می‌رود

آن دل که با خود داشتیم با دل ستانم می‌رود
با آنکه در محیط ما ساربان و کاروانی نیست، احساس می‌کنیم این شعر، این بیان کهنه است؟ اما در عین حال می‌دانیم که حس قدیم است که در ما حادث است. هم امروز و در همین حال. آیا وقتی می‌خوانیم:

بساط سبزه لگد کوب شد به پای نشاط

زبس که عارف و عامی برقص برجستند
سبزه به در متداعی نمی‌شود؟ در حالی که سبزه به در امروزی به طرز دیگر است.

به فرنگیانی که در کارهای خود سعدی را از مینیاتورها بیرون کشیده و شناخته‌اند، اعتماد نکنیم بهتر است تا روزی که خودمان سعدی را به آنها بشناسانیم.^{۷۵} از واژه‌ی صحرا که ورد زبان سعدی است فرنگیان سر در نمی‌آورند. همچنین است کلمات معنایی که سعدی از کلمه «فتنه» اراده کرده است.

اوج عاشقی سعدی وصف ندارد:

نه آن چنان به تو مشغولم ای بهشتی روی

که یاد خوبم تنم در ضمیر می‌آید

تحلیل این شعر تسلطی بسیار بر علم الروح می‌طلبد:

آتشکده است باطن سعدی و سوز عشق

سوزی که در دل است در اشعار بنگرید

او یقین دارد که امانت را به ما سپرده است.^{۷۶}

غزلیات سعدی را به طبیات و بدایع و خواتیم و قدیم تقسیم کرده‌اند و معلوم نیست این جدا کردن‌ها از کیست. ظاهراً در طبیات شفافیت حس، در بدایع مفاهیم عشقی پیچیده در مصطلحات عرفانی و در خواتیم اخلاق و عشق و در غزلیات قدیم سروده‌های پیشین سعدی جا گرفته است.

خوب که بنگریم یک روح در سراسر این چهار کالبد جاری است و بررسی تازه‌ی برای رسیدن به لب و لباب غزل سعدی لازم است که سعدی غزل سرا جز یک دفتر ندارد.

سیلاب قضا نسترد از دفتر ایام

این‌ها که تو بر دفتر سعدی بنوشتی

هیچ گوینده و نویسنده‌ی زادگاه خود را به‌قدر سعدی عزیز نداشته است. شیراز از لحاظ جغرافیایی از ارزش‌هایی استثنایی برخوردار است. دشتی کشیده از غرب به شرق، محصور به کوه‌هایی بلند که تباین بین آنها از حدت گرمای وابسته به عرض جغرافیایی و فاصله از استوا و بادهای سموم افریقا و عربستانی کاسته و موجب ظهور چهار فصل مشخص شده است که هر فصل برکت و زیبایی خود را دارد. هوای معتدل و نیمه خشک، آسمانی شفاف و فیروزه‌ای و تضاد بین شب و روز و کوه و دشت سکری به هر وجود می‌دهد که حساسیت شدید در برابر زیبایی بازتاب آن است. در اینجا هر نسیم کوهی، به باد صبا^{۷۷} و باد شمال در ذهن شعرا تبدیل شده است که قدرت رویا آفرینی محیط جغرافیایی را می‌نمایاند.

به جز این، شیراز در جوار مرکز قدرت سیاسی هخامنشیان و مورد توجه ساسانیان و دیلمیان و اتابکان و غیره بوده و بعد اسلام دارالعلم واقعی است؛ دارالعلمی که به سبب کاردانی رجال آن در حمله‌ی مغول از ویران شدن مصون بماند. و این سنتی است که سعدی بدان می‌بالد. رجال فارس پیوسته قدرت را رفتنی ولی محترم دیده‌اند و مردم و سرزمین را ماندنی. پس در حفظ آثار خود و هویت خود کوشیده‌اند. و این همه ناشی از اعتماد به نفس است.

سعدی در هر فرصت و بهانه یاد زادگاه خود است و خوب می‌داند از آن محیط چه گرفته و چه بایست به آن بدهد. او در طول سفرهای دراز خود که هدف اصلی‌اش شناخت سرزمین‌های اسلامی و جوامع وابسته به اسلام است، با دل‌تنگی از زادگاه یاد می‌کند و گاه به سبب مشکلات برگشت خود را ممکن نمی‌بیند.

هر کرا در خاک غربت پای در گل ماند، ماند

گو دگر در خواب خوش بینی دیار خویش را (خوانیم)
و این سروده‌ی ایام تنگ‌دستی‌های اوست در غربت. ولی به مرور و با برقرار ساختن روابط و ارائه‌ی هنر و احساس امنیت در شیراز به قول خود با سر به وطن بر می‌گردد:

سعدی اینک به قدم رفت و به سرباز آمد

مفتی ملت اصحاب نظر یاز آمد (خوانیم)

او در همین قطعه می‌گوید:

سال‌ها رفت مگر عقل و سکون آموزد

تا چه آموخت کز آن شیفته‌تر باز آمد
سعدی بسیار حرمت گذار هموطنان و فروتن در قبال بزرگان آن است و با آن همه شهرت در بلاد اسلام می‌گوید:

چون مسلم نشدش ملک هنر چاره ندید

به گدایی به در اهل هنر باز آمد (همانجا)

وقتی به سبب آشوب به عشق کسب علم می‌رود می‌گوید:

می‌روم وز سر حسرت به قفا می‌نگرم

خبر از پای ندارم که زمین می‌سپرم
و بر مشکلات واقف است و می‌گوید «سازگاری نکند آب و هوای دگرم» و به نظر می‌رسد که این قصیده بیست سطر را خطاب به

همسر خود گفته است.

گر چه در کلبه‌ی خلوت بودم نور حضور

هم، سفر به که نماندست مجال حصرم

ظاهراً همسر او موافق این سفر نبوده که گفته است:

آتش خشم تو برد آب من خاک آلود

بعد ازین باد به گوش تو رساند خیرم (خوانیم)

به هر صورت چیزی مهم، فشاری سنگین، سعدی را به سفر

فرستاده است زیرا می‌گوید:

می‌روم بی‌دل و بی‌بار و یقین می‌دانم

که من بی‌دل و بی‌بار نه مرد سفرم (همانجا)

در دوری از شیراز گوید:

خوشا سپیده‌دمی باشد آن که بینم باز

زسپیده بر سر الله اکبر شیراز^{۷۸}

تنگ الله اکبر، تنگ ترکان، آب زنگی و ایزدآباد و کازرون و دیگر مواضع جغرافیایی در اشعار سعدی چنان جا می‌گیرند که خواننده حس نمی‌کند بیگانگی را با آن‌ها. سعدی مسافری است بزرگ و با نام‌های جغرافیایی زندگی می‌کند.

سعدی چنان با زادگاه خود اخت و خوگر است که خود را ازو و آن را از خود کرده است. یک پژوهش اختصاصی در باب شیراز و سعدی بسیاری از دقیق‌ترین روانی را آشکار خواهد ساخت. همچنین تحقیقی در باب نام‌های جغرافیایی در آثار سعدی برای دریافت سفرهای واقعی یا افسانه‌ای او ضرور می‌نماید. ■

پی‌نوشت‌ها

- ۱- رجوع شود به ادبیات نو، مجله‌ی دنیا به سال‌های ۱۸ تا ۱۳۲۲
- ۲- مقدمه کلیات سعدی به قلم شادروان محمدعلی فروغی
- ۳- ۴- نک: مقدمه ابوبکر بیستون بر کلیات سعدی...
- ۵- از جمله آن دیباچه بر رساله‌ی اول که مرحوم فروغی اصالت آن را قویاً رد کرده ولی تمامی آن را نقل کرده است. پس شبهه و اثر ناشی از شبهات به جاست.
- ۶- نک: رساله‌ی پنجم از کلیات.
- ۷- نک: تعزیرات ثلاثه. و نیز نصیحت سلطان انکیانو و نیز قصه‌ای از شمس‌الدین تازیگوی در امر وساطت برای برادرش که بقالی می‌کرد.
- ۸- از جمله سفر ۲۵ ساله او و دوری از زن حامله‌اش و روبرو شدن سعدی در یازگشت با یک جوان ۲۵ ساله در پشت بام خانه‌اش - و نیز قصه طبع شاعرانه دختر سعدی به وقتی که خواجوی کرمانی به دیدار او می‌رود. در حالی که خواجو ظاهراً معاصر حافظ بوده است. و نیز آن قصه که در باب «ما تو شاعر بدیم همپایه...» و مانند آن بسیار.
- ۹- سعدی جهانگرد در تماس با اقشار جامعه و در معرض حوادث است پس ماجراها دارد. با مشت زن، یا بازرگان، علما، وعاظ، وزرا و ملوک و طلاب و همه یا تقریباً همه شخصیت‌ها در بوستان و گلستان حاضراند.
- ۱۰- نک: جدال مدعی با سعدی - حکایت درویشی بلند گیسوی مدعی علویت - گلستان و غیره
- ۱۱- در سال‌های ۱۳۳۵ به بعد خانه‌ای کشف شد در شیراز به نام خانه سعدی - ولی بارها تکذیب شد.
- ۱۲- از آن جمله: ملکه، ملک‌زاده، وزیر، صاحب دیوان، سرهنگ عامل، دزد، کاروانی، غلام، کنیز، فقیه، معلم کتاب، روندگان (هم‌سفران)، دربان، بقال، مشت‌زن، کشتی‌گیر، سپاهی، نفت‌انداز، شتربان، بازرگان، موذن، امیر، نعلبند، طلبه، بیطار، خطیب صیاد، جواهر فروش، حکیم، دهلزن، گندم فروش، ساربان،

خیاگر، نخدا، کدخدا، روستازاده، صحرائشین، ناطور، شاگرد منسوج باف، نخل بند، جلاد، استاد، قاضی، سیاح، واعظ، عسس، مخ بندی= زندانی، شهنه، مطرب، محصل= مأمور حصول و غیره

۱۳- ضرورت است که احدا را سری باشد- وگرنه ملک نگیرد به هیچ روی نظام... صاحبیه، ص ۸۵۵.

۱۴- کلیات ص ۵۰۳ در زوال خلافت بنی عباس قصیده: «آسمان را حق بود گر خون بیبارد بر زمین- بر زوال ملک مستعصم امیرالمؤمنین».

۱۵- ایرانیان بریند از تاریخ و دین باستانی، دل بستند به برابری و عدالت موعود اسلام، مگر هویت خود را حفظ کنند. ما روش خفا آنها را مایوس کرد پس ضمن حفظ فرهنگ خود در آغاز حمله‌ی طوایف آسیای مرکزی و به عهد ترکان آنها را علیه اعراب و دستگاه خلافت عربی تشجیع کردند و این بار به دام نصیبات تازه افتادند.

۱۶- از جمله در **گلستان**: آورده‌اند که نوشین روان عادل را در شکارگاهی... وزرای نوشیروان در مهمی از مسائل مملکت... کسی مژده پیش انوشیروان آورد... گروهی حکما به حضرت کسری...

بوستان: شنیدم که در وقت نزع روان - بهرمز چنین گفت نوشیروان... شنیدم که داری فرح تبار... حکیمی دعا کرد بر کیفیاد و غیره

۱۷- نک: سبب نظم کتاب: در اقصای عالم بگشتم بسی- به سر بردم ایام با هر کسی

۱۸- اگر شکر بر عاقبت و توبه و مناجات را که تحت تاثیر بازگشت به شیراز استه کنتر نهیم آن چه باقی می ماند تقریباً تطبیق دارد با ابواب **گلستان**.

۱۹ و ۲۰- همه‌ی این ملاحظاتی مستند است بر مقدمه **بوستان** و **گلستان**. منتهی دو نکته باقی است یکی آن که چرا **بوستان** را به شعر در وزن و بحر اسان به ذهن و پذیرا به گوش سروده و نه به نثر. پاسخ آن است که فهم لسانی آباکان درباری و دیوانی هدف و مورد ملاحظه بوده است.

نکته‌ی دوم این که چرا **گلستان** که تقریباً در همان معانی **بوستان** است به نثر نگاشته شده و پاسخ این است که هدف او علمای متبحراند و قالب نثر مسجع و مقفی و محتوای هر حکایت مفهوم و نزدیک به سطح دانش و ذهن عوام و دلچسب آن‌ها.

۲۱- مرا ضعیف از این نوع خواهان نبود--- سرمدحت پادشاهان نبود که دفاعیه‌ی کوتاه سعدی است در برابر مردم روشندان و همشهری‌ها.

۲۲- **کلیات سعدی** فروغی- قصادی فارسی- ص ۴۸۴ در پند و اندرز.

۲۳- حافظ وظیفه‌ی تو دعا گفتن است و بس

در بند آن میاش که شنیدی یا شنید
۲۴- نک= جنال سعدی با مدعی در بیان توانگری و درویشی. نگاه سعدی به ثبات نظام‌های سرزمین‌های اسلامی برآمده از وضع ثابت زیر بناهای اقتصادی که اساس آن بر زراعت و دامداری و تجارت آزاد میان این سرزمین‌هاست و روابط اجتماعی ارباب و رعیتی و عشایری.

۲۵- سعدی به کرات و شاید بیش از هر شاعر و نویسندگی دیگر به شیرینی و رسایی سخن خود و حلاوت قصص و گفتار خود اعتماد دارد و عجیباً که خواننده آن را حمل بر مفاخره‌ی بی‌نهاد نمی‌کند. همچنین می‌داند که در دل عوام به همان اندازه جا گرفته که در ذهن خواص. مثال: در مقدمه‌ی **گلستان** «ذکر جمیل سعدی که در افوه عوام افتاده...» «صیت سخنش در بسیط زمین...» «قصبت تجیب حدیثش که همچون شکر می‌خورند» «رقعه‌ی منشآتش که چون ورق زر می‌برند» و غیره. شاید بیش از پنجاه مورد دیگر می‌توان از این باب، بی‌آنکه کمترین لطمه‌یی به شأن او فرود آید.

۲۶- در انتهای مقدمه‌ی شادرونی فروغی فهرستی از فصول مندرج در کلیات سعدی در ۱۸ بخش به دست داده شده که معلوم نیست که از ایشان است یا جز این. اما بویگر بیستون در مقدمه‌یی که بر کلیات سعدی نوشته مدعی است که تنظیم الفبایی قوافی شعر سعدی و کشف لاییات و به حسب حرف نول هر بیت، و نیز فهرست کلیات از دست.

۲۷- می‌گوید: درم چه باشد و دینار و دین و دینی و نفس- چو دوست دست دهد هر چه هست هیچ نگار

۲۸- مردم به دلیل تقالت و درازی کلام قصادی را ندرتاً می‌خوانند. در حالیکه در

قصادی سعدی نیت نهفته و روانی بسیار هست.

۲۹- رساله ششم- ملاقات سعدی با اباقا- و رساله سوم در باب مرادوات فکری با آنها (کلیات).

۳۰- جایی در بیابان نزدیک مکه.

۳۱- رساله‌ی پنجم- کلمات.

۳۲- باب اول **گلستان**.

۳۳- باب اول **بوستان**.

۳۴- قصادی فارسی- کلمات

۲۵- ۱۵۱۴- De Machiavel- Le prince- ترجمه‌ی سعدی به ایتالیایی پیش از این‌هاست.

۲۶- مرحوم فروغی می‌نویسد «هر کس به میدان تقلید سعدی رفته شکست خورده است.» و حتماً اشاره به قاضی و بعضی دیگر دارد.

۲۷- گو خلق بنانند که من عاشق و مستم -
آوژه درست است که من توبه شکستم (غزلیات قدیم)

۲۸- اشتر به شعر عرب در حالتست و طرب -
تو خود چه آدمی کز عشق بی خبری

۲۹- در من این هست که صبرم ز نکورویان نیست -
... و کادمی نیست که میلش به بری رویان نیست

۳۰- نک **بوستان**- باب در عالم تربیت. قصه بازرگان و غلام و به ویژه چهار سطر آخر

گروهی نشینند با خوش پسر که ما پاک بازییم و صاحب نظر
زمن پرس فرسوده روزگار که بر سفره حسرت خورد روزه‌دار تا آخر

۴۱- زیگموند فروید S. Freud- ۱۸۵۶-۱۹۳۹ نوشته‌ی ۱۹۶۸O. Mannoni

۴۲- نشریات جاویدان- مؤسسه‌ی علمی- تاریخی؟

۴۳- این سروده‌ها مورد علاقه مستقیم ایرانیان نبوده و نیست پس قدری به آن باز می‌نگریم

۴۴- بیت ۱۴ از همان قصیده

۴۵- بیت ۱۱ از همان قصیده

۴۶- بیت ۴ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳- همان جا ص ۴۰۷

۴۷- بیت ۶- ص ۴۰۹

۴۸- بیت ۸- ص ۴۰۹- ولی با قرب احتمال از ره شیراز و تنگ ترکان به بوشهر و آبادان و به بغداد رفته است.

۴۹- هر سطر از شعر سعدی در این قضیه تابلویی است شهادت و شاهده‌ی است بر وقایع ناشی از سقوط عباسیان. دهها کتاب و نمایشگاه از تمدن آن دوره در سال‌های اخیر وسیله مؤسسه مطالعات عربی در پاریس تدارک شد و سهم ایرانیان در همه آنها نمایان است.

۵۰- بخش مرثی- **کلیات سعدی** ص ۵۰۳.

۵۱- گوید: گریه بیهودست و ی حاصل بود نشتن به آب... در حالیکه قبلاً خون می‌بارید

نوحه لایق نیست بر خاک شهیدان - کمترین دولت ایشان بهشت برترین
تجربت بی فایده‌ست آنجا که برگردید بخت

یارب این ملک مسلمانی (مراد فارس است) به امن آباد دار... در پناه شاه عادل
پیشوای ملک و دین که تپه مراد از شاه عادل «خسرو صاحبقران غوث زمان بویگر سعد» می‌باشد ص ۵۰۴

۵۲- ابیات ۱۲ و ۱۳ از قصیده مرثیه مستعصم به عربی- کلیات قصادی عربی ص ۴۱۱

۵۳- آثار این بزرگان ادب عرب بعضاً به فارسی ترجمه شده است از جمله به همت حضرت آیت‌استاد معقول و منقول

۵۴- خانم کنتس دونوای La Comtesse de Noailles در مقدمه‌یی بر (۱۹۵۱) Le Jardin Des Roses- Le معتقد است سعدی در میانسالی وجودش پر بود از غنای ادب عرب و بسیار محترم در آن جامعه و حجاز و سوریه و یمن را گردید و دیبانت قبل از اسلام را دریافت و نحن امره القیس و رویاهای او را شناخت (۱۹۳۳-۱۸۷۶)

۵۵- بدون تردید ازدواج لسانی فارسی و عربی این کار را آسان کرده است. ولی

کیست که از مقدمه‌ی معروف سعدی در گلستان و حکایات پر از کلام عربی وی در سراسر این کتاب احساس خستگی کرده باشد. سعدی از باب ملمعات راه بر حافظ هم گوشوده است. امروز با همه‌ی ارتباط که ایرانیان با غرب دارند به ازدواج لسانی نرسیده‌اند و در حد استخدام واژه‌ها هستند. و طبیعی است.

۵۶- نک- ص ۴۳۴ کلیات- وساق حبیبی حین شعر ذیله- کان حریر ممتل ورق الوردی (ترجمه نشد به عمد)

۵۷- عزیزی کت من اش هر دو منویس - که صحبت هم ملال آرد بش از بش (به هر حال به نری شیرازی نزدیک است) شادروان دکتر ماهیار نوبی به کوشش درین باره دست زد.

۵۸- ص ۸۷۲ کلیات بیت ۱۷

۵۹- ص ۸۷۲ کلیات - بیت ۲۴

۶۰- وقتی می‌بینیم که مصراع «چراغ از به هر تاریکی نگهدار» سعدی در همین حکایت بمانند صدها دیگر در ضمیر ماست. باید تصدیق کنیم که سعدی فرهنگ‌ساز است و ستون فرهنگ ایرانی است.

۶۱- خواننده امروزی سعدی اگر در کار خود مذبذومت کند ممکن است از سنگینی بار نصایح سعدی به ستوه آید. ولی بایست به یاد آرد که سعدی به موارد نصایح آورده و کلیات امروزی را برابر نداشته است.

۶۲- مصداق روزگار ما ص ۸۶۰ صاحبیه

۶۳- همانجا ص ۸۵۴

۶۴- نک- فرهنگ‌های معتبر فارسی

۶۵- شمار غزل‌های سعدی قدری بیش از ۳۰۰ است. گلچینی از آن در سال‌های ۱۳۱۵ به بعد چاپ شد که نایاب است. این مهم هرگز به درستی برآورده نشد حال آن که بازار آن به جاست. نویسنده ۱۶۰ غزل گزیده دارد.

۶۶- به نقل از دولت‌شاه:

۶۷- شعر در قالب سنتی خود سریع و صحیح در حافظه می‌ماند یعنی که وزن و بحر و قافیه به مدد حافظه می‌آیند. افسوس که در مورد اشعار کوتاه و بلند معاصر حافظه ما بیچاره می‌ماند.

۶۸- مرحوم فصیح الزمان از شعرا و وعاظ آخر عهد قاجار اوایل دوره پهلوی غزلی دارد:

همه هست آرزویم که ببینم از تو ربوبی

چه شود گر که من هم برسم به آرزوبی

همه موسم تفرج به چمن روند و صحرا

تو قدم به چشم من نه بنشین کنار جویی

بسیار از مردم شعر شناس آن را در لحظات اول به سعدی نسبت می‌دادند و بعد که در سعدی می‌گشتند آن را نمی‌یافتند.

۶۹- مده تا تونبی در این جنگ پشت

که زنده است سعدی که عشقش بکشت

این است رسالت سعدی در کار عشق.

۷۰- در «نتهای باب «در عشق و شور و مستی»

به دریا فرو گفتمت زینهار - و گر می روی تن به طوفان سپار

یعنی که حدی بر عاشقی نیست و نباید که باشد

۷۱- که پیامی است به همه نظام‌های بنیادگرا

۷۲- طیبات

۷۳- خانم کنتس دونوی که قبلاً به او اشاره رفت رسماً سعدی را از یک تابلوی مینیاتور و یک عکس از مقبره قدیمی او و خاطره از اصفهان در می‌ورد. شرح زیبایی او ربطی به سعدی ما ندارد.

۷۴- با هر بضاعت می‌توان گلچین غزلیات سعدی بود.

نماند فتنه در ایام شاه جز سعدی که بر جمال تو فتنه است و خلق بر سخنش
۷۵- باد صبا در اصل بادی است شرقی که از کوه‌های زگرس به دشت وسیع بین‌النهرین عراق می‌وزد و تکیه کلام گویندگان آن سرزمین است. اما به سبب فرح بخشی صفت هر باد خنک در ایران هم شده است.

۷۶- گردنه مرتفع اله اکبر در شمال شیراز موضعی است که از آنجا همه شهر و گنبد شاه چراغ تا گهان زیر دید مسافر وارد به شیراز قرار می‌گیرد. این گردنه به سبب تعریض جاده اینک از ارتفاعش کاسته شده است. نک: مقاله‌ای به همین نام در همان زمان، با عنوان «تعریض جاده» در «بهار ایران»- شیراز.

برای قیصر امین‌پور

حسین آهی

- «من با همه وجودم

خود را زدم به مردن

تا روزگار دیگر

کاری به من نداشته باشد»

قیصر امین‌پور

در ساحت عشق، گوی بردن زد و رفت

بی‌فاصله دم ز دل سپردن زد و رفت

با درد و دریغ تا نیازارد کس

بی‌هیچ دریغ؛ خود به مردن زد و رفت

باغ طوطی

حسن امین

«باغ طوطی» در صحن غربی بقعه‌ی حضرت عبدالعظیم در شهر ری، مدفن بسیاری از بزرگان و مشاهیر است. از جمله ستارخان (سردار ملی)، مادر رضاشاه پهلوی و... از قدما و مشاهیری مانند سیدمحمد کاشانی (فرزند آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی)، استاد سیدعلینقی امین، شیخ محمدرضا ربانی تربتی، شیخ محمدباقر کمره‌ای و دکتر محمدباقر نجفی از متاخران، در باغ طوطی دفن‌اند. اما وجه تسمیه‌ی آن به مناسبت دفن شدن «طوطی» همسر سوگلی فتحعلی‌شاه قاجار در این قطعه از صحن حضرت عبدالعظیم است.

درباره‌ی هویت این سوگلی، سرجان ملکم Sir John Malcolm سفیر انگلستان در تهران چنین نوشته است: «یک رقصه‌ی جوان شیرازی به نام «طوطی» به اندرون شاه راه یافت. طوطی به اقتضای شغلش در همان اوان جوانی به بعض از محافل راه جست و به‌علت داشتن صدای خوش و صورتی زیبا به حرمسرای شاه معرفی شد و باهوش خداداد قلب شاه را به‌سوی خود جلب نمود و تا زمانی که زنده بود، شاه به دیگران توجهی نداشت ولیکن این گل زیبا زود پرپر شد و دار فانی را وداع گفت. فتحعلی‌شاه از این بابت فوق‌العاده غمگین و متأثر شد و جسد او را در حضرت عبدالعظیم در هفت کیلومتری پایتخت به خاک سپرد. بعد از این واقعه رفت و آمد شاه به حضرت عبدالعظیم زیاد شد و مدت‌ها با حالی محزون و غم‌زده در کنار قبر طوطی می‌نشست و به گذشته‌ی شیرین او فکر می‌کرد...».

گفتنی‌ست که نام «باغ طوطی» هم پس از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ مانند بسیاری دیگر از اماکن عوض شد و اینک نام رسمی آن «صحن آیت‌الله کاشانی»ست. در اوضاعی که نام «خیابان تخت‌جمشید» به «خیابان آیت‌الله طالقانی» تبدیل شده باشد، از تغییر نام «باغ طوطی» نمی‌توان زیاد شکایت کرد؛ اما نام‌های تاریخی اماکن بخشی از هویت فرهنگی جای‌جای کشور ماست و تعویض آن‌ها به ثبات فرهنگی جامعه لطمه می‌زند.